عصیان

شماره چهل و چهار. اردیبهشت ۱۳۹۵

در این شماره:

• اول ماه مه روز مبارزه و تغییر
• آزار جنسی در مشاغل
• کمپ شفق
• ابد و یک روز را حتما ببینید
• برای ستایش

https://telegram.me/nashriyeosyan
osyan. osyan@gmail. com
http://nashriyeosyan. wordpress. com/

facebook:
http://tinyurl. com/kfwpbh8
http://tinyurl. com/osyan-osyan

اول ماه می، روز جهانی کارگر، روز مبارزه و تغییر

سرمقاله

«از آن زمان که سرمایه زاده شد از هر منفذش چرک و خون جاری است».
کارل مارکس

دیروز
سال ۱۸۸۶. شیکاگو

اول ماه مه، اعتصاب و تظاهرات برنامه‌ریزی شده و سراسری کارگران. اعتراض به قوانین، مطالبه ۸ ساعت کار روز. تظاهرات به خشونت کشیده می‌شود. اما چند روز و در شهرهای مختلف آمریکا ادامه پیدا می‌کند. اتحادیه کارگران، مدام اطلاعیه و فراخوان می‌دهد: «در محلات فقیرنشین، زنان و بچه‌ها برای شوهران و پدرانش گریه سر داده‌اند. اما در کاخ‌ها، سرمایه‌داران، گیلاس‌های مشروبات گران‌قیمت را به سلامتی اقدامات دار و دسته‌های خون‌خوار نظم و قانون به هم می‌زنند. اشک‌هایتان را پاک کنید، بپا خیزید و کل قدرت نظام چپاول را سرنگون سازید!» کشتار و دستگیری کارگران و معترضان توسط پلیس ادامه پیدا کرد. رهبران در همان ماه محاکمه شدند. آن‌ها در دادگاه گفتند: «اگر جزای گفتن حقیقت، مرگ است، پس با سربلندی و جسارت بهای گزاف آن را می‌پردازیم». یکی از کارگران دستگیر شده که بیست و یک سال داشت، گفت:«من تکرار می‌کنم که دشمن نظم موجودم و تکرار می‌کنم که با تمام قدرت تا زمانی که نفس در سینه دارم با این نظم نبرد می‌کنم. من از شما متنفرم! از نظمتان بیزارم، از قوانین شما، از اقتدار مستبدانه شما، متنفرم. مرا بدین خاطر بدار بیاویزید»

امروز

اکنون ۱۳۰ سال از اول ماه مه شیکاگو می‌گذرد. بعدها این روز به پاس مبارزه کارگران شیکاگو به عنوان روز جهانی کارگر شناخته شد. اول ماه مه، روز مبارزه و اعتراض کسانی است که دنیا روی شانه‌های آن‌ها می‌چرخد. اگر یک روز کار نکنند میلیاردها دلار ضرر به صاحبان سرمایه وارد خواهد شد. رشد افسار گسیخته سرمایه‌داری از آن زمان تا کنون باعث شدت استثمار و فوق استثمار در جهان کنونی شده است، و برای رسیدن به این مرحله جنگ‌ها صورت گرفته و خون‌ها ریخته شده است. سرمایه، دیگر محدود به یکجا نیست و جهانی شده است. به همه جا رخنه می‌کند و چه بهتر که جایی باشد که هزینه‌ها کمتر، دستمزد کارگر کمتر و سوددهی بیشتر باشد. ۸ ساعت کار دیگر کفاف زندگی هیچ کارگر و کارمندی را نمی‌دهد. حداقل ۱۲ ساعت کاری برای گذران یک زندگی معمولی لازم است. زندگی معمولی یعنی بتوان حداقل هزینه اجاره خانه و خوراک و پوشاک را تأمین کرد. مسافرت و دیگر تفریحات جایی در زندگی امروزه کارگران و کارمندان ساده ندارد. شکایت از وضعیت زندگی و دغدغه پیدا کردن راهی برای زندگی بهتر امر روزمره اکثریت مردم جامعه است. امروز طبقه کارگر نسبت به ۱۳۰ سال پیش وسیع و پراکنده شده و فقط محدود به کارخانه نیست. کارگران فصلی، دست‌فروش‌ها، کارگران خدماتی، نگهبان‌ها، سرایدارها و ... بخشی از این طبقه محسوب می‌شوند. کارگران دیگر مرزی ندارند و در جستجوی کار به هر گوشه از دنیا مهاجرت کرده‌اند. جنسیت این طبقه نیز دستخوش تغییر شده و زنان بخش مهمی از این طبقه را تشکیل می‌دهند

سالی که گذشت

وقایع سال گذشته به خوبی گویای وضعیت کارگران در همه جای دنیا بود. در ایران روزی نبود که کارگران یک یا چند کارخانه در اعتراض به عدم پرداخت دستمزدها، پایین بودن دستمزدها و تعدیل نیروی کار اعتصاب نکنند. آمار بالای مرگ و میر در حوادث کاری یکی از معضلات همیشگی کارگران است. در سال ۹۴ روزانه چهار و نیم نفر در اثر حوادث ناشی از کار جانشان را از دست داده‌اند که بخش ساختمان و صنعت بیشترین سهم را داشته است. بیکاری‌های طولانی مدت، کارگران را وادار می‌کند تا تن به شرایط سخت کاری اعم از دستمزدهای پایین و نداشتن بیمه، کار در محیط‌های با ایمنی پایین و خطرناک، قراردادهای بدون تاریخ و ... بدهند. دست‌فروشی یکی از شغل‌های رایج است که با مشکلات مختلفی رودرروست. درگیری با مانوران شهرداری از مهم‌ترین آن‌هاست که تحت عنوان سد معبر اجازه بساط کردن به دست‌فروشان داده نمی‌شود. زنان دستفروش متروی تهران که هر روز به تعداد آن‌ها اضافه می‌شود و مردهایی که این شغل را دارند مدام در هراس از مانورانی هستند که اجناسشان را بگیرند. خودسوزی مرد دست‌فروش در مقابل چشم مردم در یکی از روزهای شلوغ اسفند ماه در بازار تهران به دلیل ضبط شدن اجناسش توسط مانوران شهرداری از اتفاقات تلخ سال گذشته بود. تا ۱۰-۱۵ سال پیش، دست‌فروشی شغل دوم و سوم افراد محسوب می‌شد اما اکنون ۳۰ درصد از دست‌فروشان، شغل اولشان است. کسانی که بازنشسته، خانه‌دار، جوانان تحصیل‌کرده که شغلی پیدا نکرده‌اند و یا سرمایه‌ای ندارند، هستند. زنان دست‌فروش مترو، عمدتاً سرپرست خانواده هستند. مهاجرت از روستا به شهر، از شهرهای کوچک به شهرهای بزرگ و از کشوری به کشور دیگر در جستجوی کار و زندگی بهتر، یکی دیگر از معضلات دنیای سرمایه‌داری است. همیشه مهاجر ماندن، شهروند درجه دوم بودن و دستمزد کمتر، از خاصیت‌های مهاجرت کردن است. در سال گذشته شاهد موج میلیونی و بی‌سابقه مهاجرت از قاره افریقا و خاورمیانه به اروپا بودیم. مردم از کشورهای عمدتاً سوریه، عراق و افغانستان که درگیر جنگ نیروهای حکومت اسلامی داعش و رژیم‌های مرتجع و حامیانشان در سطح جهانی و منطقه‌ای هستند مجبور به مهاجرت شدند. به جز کسانی که به دلیل جنگ مهاجرت می‌کردند بسیاری نیز به دلیل شرایط سخت زندگی در کشورشان راه اروپا را انتخاب کردند. خطر دریا، سرما و روزها پیاده‌روی را به جان خریدند تا شاید زندگی بهتری را تجربه کنند. تنها در سال جدید میلادی بیش از ۴۰۰ مهاجر نگون‌بخت جانشان ر ا به امید یک زندگی بهتر از دست دادند. مرزها در زیر پای مهاجران معنا و خاصیت خود را از دست داد. مرزهایی که کشورهای سرمایه‌دار، امن و مهد دموکراسی را از کشورهای جهان سوم جدا می‌کرد.

زنان

یکی از تغییرات مهم در پیشرفت افسار گسیخته سرمایه‌داری، حضور وسیع زنان در دنیای کار بود. در همه موارد بالا به عنوان بخش کوچکی از واقعیت زندگی زحمتکش‌ترین طبقه دنیا، زنان هم حضور دارند. با این تفاوت که تمام استثمار و ستمی که بر این طبقه وارد می‌شود، برای زنان مافوق استثمار است.

دستمزد کمتر از مردان در شرایط برابر، کارهای پست‌تر از مردان، قراردادهای کوتاه مدت و بدون تاریخ با بهانه‌هایی همچون ازدواج و بارداری و اخراج‌های وسیع پس از زایمان، از جمله این تبعیض‌هاست.

به همه این‌ها آزار و اذیت‌های جنسی در محیط‌های کاری از طرف کارفرما و همکاران را هم باید اضافه کرد. گاهی شرط استخدام، برقراری رابطه با مدیر و کارفرما قرار داده می‌شود.

زنان کارگر مهاجر نیز یا به پست‌ترین کارها گمارده می‌شوند و یا تبدیل به کارگران جنسی می‌شوند.

در شرایط رکود و رونق اقتصادی اولین آماج اخراج‌ها، زنان هستند. در رکود به دلیل بد بودن اوضاع، کم کردن هزینه‌ها و تعدیل نیروی کار رخ می‌دهد و در رونق اقتصادی به دلیل سرمایه‌گذاری‌های متعدد، بازار رقابت سرمایه‌ها داغ می‌شود و درنتیجه باید هزینه‌ها و از جمله دستمزدها کاهش پیدا کند. در هر دو حالت زنان اولین نیروهایی هستند که برای تعدیل نیرو و کم کردن هزینه‌ها و کاهش دستمزدها در جلوی صف قرار می‌گیرند.

بر طبق آماری که جمهوری اسلامی ارائه می‌دهد سهم زنان از نیروی کار رسمی در ایران حداکثر ۱۵ درصد است. (نعمت زاده - وزیر صنعت، معدن و تجارت. شنبه ۲۵ مهر ۱۳۹۴ ایسنا). این یعنی زنان شاغل در کارهای غیررسمی جزو این آمار نیستند. کسانی که در خانه (خیاطی، گلدوزی، بافتنی، تهیه ترشی و مربا و...) یا در خیابان(دست‌فروشان) یا در زمین‌های کشاورزی همراه با خانواده مشغول به کار هستند. نرخ بیکاری زنان را ۳۰ درصد می‌دانند در حالی که همین نرخ برای مردان ۱۰ درصد است.

عرصه مهم دیگری که زنان در آن نقشی منحصر به فرد ایفاء می‌کنند و هیچ‌کس در «زنانه بودن» آن شک ندارد، کار خانگی یا خانه‌داری است. خانه‌داری را بهتر است بیگاری یا کار بدون مزد بنامیم. این بیگاری، نقش کلیدی در سودآوری سرمایه‌داری دارد. این کار بدون مزد زنان هم شرایط تجدیدقوا و انرژی کار مردان خانواده را تأمین می‌کند و هم از طریق تولیدمثل و بچه-داری، نیروی کار جدید را پرورش داده و تحویل جامعه سرمایه‌داری می‌دهد

سرمایه‌داری به شکل‌های مختلفی از زنان بهره‌کشی می‌کند. از سویی در چند دهه گذشته، به شکل بی‌سابقه‌ای زنان را وارد چرخه کار کرده است و زنان بخش مهم و گسترده‌ای از بخش تحتانی طبقه کارگر جهانی را تشکیل می‌دهند از و از سویی دیگر برای حفظ نقش زنان در کار خانگی شرایطی را فراهم کرده تا زنان بتوانند کارهایی را که امکانش هست در خانه انجام بدهند (دورکاری). با این شیوه هم دستمزد بسیار کمتری به زنان تعلق می‌گیرد و هم راهی است برای همزیستی بین کار مزدی و کار خانگی.

کالایی شدن، مهم‌ترین اتفاق و شاخص نظام سرمایه‌داری بوده و هست. کارگر آزاد پدیده این نظام است. کسی که کارش را، توانایی کار کردنش را می‌فروشد و در ازای آن دستمزد می‌گیرد. این کالایی شدن در همه جا حضور دارد. استفاده از بدن زنان به عنوان کالا یکی از عرصه‌های مهم است. از بدن عریان زنان در تبلیغات کالاهای مختلف برای جذب مخاطبان تا صنعت پورنوگرافی، سود به دست می‌آید. بدن زنان دومین صنعت پردرآمد دنیا را تشکیل می‌دهد. کارگر جنسی یکی دیگر از تولیدات جهان سرمایه است. فروش تن در ازای دستمزد!

چه باید کرد؟ چرا و چگونه؟

چه باید کرد در برابر این همه ستم، استثمار و جنایت؟ تا کی باید ادامه پیدا کند؟ سیستم حاکم بر جهان هر روز مردم را به دار می‌کشد. حاشیه‌نشینی هر روز در حال افزایش است. بچه‌هایی که در زاغه‌ها، حاشیه‌ها و گتوها بازی می‌کنند در فقر مطلق

زندگی می‌کنند. به کودکان کار تبدیل می‌شوند، در شبکه خرید و فروش مواد مخدر و قاچاق کودکان از بین می‌روند. رد خون دختران و پسران نوجوان و جوان بنگلادش و اندونزی و پاکستان و فیلیپین روی لباس‌ها و کفش‌های مارک‌دار مانگو، آدیداس، نایکی، تامی، لویی ویتون و... دیده می‌شود. کارگرانی که روی خورشید را نمی‌بینند. در تاریکی به سر کار می‌روند و در تاریکی بر می‌گردند. زاغه‌ها جای خواب آن‌هاست. روزی یک وعده غذا می‌خورند و ۱۸ ساعت کار می‌کنند. ساختمان‌های ناامن بر سرشان آوار می‌شود و یک ماه طول می‌کشد تا جسدشان پیدا شود. این سیستم ساخته نشده که برای مردم زندگی، بهداشت، آموزش و کار ایجاد کند. این سیستم قرار نیست جلوی اعتیاد، تجاوز، قتل و ... را بگیرد، بلکه خود عامل همه این‌هاست و راه را برای همه این جنایت‌ها هموار می‌کند. مردسالاری در این جهان شکل سیستماتیک دارد. دولت‌ها بر زنان ستم می‌کنند. با قوانین ضد زن، با قاچاق زنان و ترویج و تقویت پورنوگرافی. با حجاب اجباری، با برده کردن زنان توسط مردان در جامعه، با جنس دوم قلمداد کردن زن در همه عرصه‌ها.. در جامعه مردسالار، حتی مردان کارگر نیز از امتیازات مردانه برخوردارند و از ایدئولوژی پدرسالارانه و دین و سنت بهره می‌برند. همین وضعیت شکافی را بین مردان و زنان کارگر شکل داده است. بدون توجه به این واقعیت، نمی‌توان رفتار و سیاست صحیحی برای متحد کردن واقعی صفوف طبقه کارگر اتخاذ کرد. در این سیستم به جز اقلیت حاکم، هیچ کس آینده‌ای ندارد. هر روز هزاران نفر در جنگ جان خود را از دست می‌دهند، آواره و بی‌خانمان می‌شوند. جهان لحظه‌ای از جنگ میان قدرت‌ها آسودگی ندارد. محیط‌زیست در حال نابودی است. چگونه می‌شود این جهان را تحمل کرد؟ آیا می‌توان این وضع را عوض کرد؟ سرمایه‌داری وجود دارد و روز به روز رشد می‌کند اما به بهای فلاکت و بدبختی اکثریت مردم دنیا. نباید یاد گرفت که با شرایط موجود ساخت بلکه باید تلاش کرد که آن را عوض کرد. باید فرهنگ تحمل نکردن و مبارزه کردن را یاد گرفت. در دنیایی با این همه دهشت و جنایت هیچ ترسی برای از دست دادن چیزی نباید داشت. چون چیزی برای از دست دادن وجود ندارد. برای رها شدن از این وضعیت باید کل سیستم را عوض کرد. برای تغییر وضعیت اسف‌بار کنونی باید همه زنجیرها را پاره کرد. بدون رهایی کامل زنان امکان ندارد که نظام سرمایه‌داری سرنگون شود. این شرایط زنان را تبدیل به یک نیروی اجتماعی می‌کند که برای بشریت بجنگد. مبارزه علیه ستم بر زن فقط مبارزه‌ی زنان نیست بلکه جنگی است که باید مردان نیز درگیر آن شوند و تمام کسانی که می‌خواهند این جهان تاریک که بشریت تقسیم شده است به ستمگر و ستمدیده، استثمارگر و استثمار شونده، تمام شود. فقط آن مردانی باید بترسند که بخواهند کلیت سیستم را نگاه دارند. آن‌ها (زنان) که سیستم آنان را کمتر از انسان نگاه می‌کند نیروی تعیین کننده برای خلاص شدن از شر این وضعیت است. کار سختی است. مردم مرتباً با افکار عقب مانده بمباران می‌شوند. با این وجود می‌توانند بلند شوند علیه همه چیز. مشکلات مردم در این سیستم حل نخواهد شد. در شرایط دهشتناک دنیا، مردم نه تنها برای سرنگون کردن نظام استثمارگرانه تعیین کننده هستند بلکه در حین جنگ خودشان را نیز آماده می‌کنند که ستون فقرات یک نظام بنیادا متفاوت شوند. هر روز باید از خودمان بپرسیم که این شکاف عظیم میان طبقات و رنج بزرگی که به اکثریت بشریت تحمیل می‌شود به چه دلیل است و چگونه می‌توان از آن خلاص شد.

در این جهان با نگاهی سطحی می‌توان دید که عده‌ای قلیل چه دارند و اکثریت چه دارند. این تضاد عظیمی است که در قلب شرایط کنونی جهان است. این سیستم انسان را محروم می‌کند از این که استعداد و توانش را به کار بگیرد. جامعه بشری دارای دانش عظیمی است اما همه‌اش در این شبکه رقابت و حرص و آز سرمایه‌داری نابود می‌شود و فقط به اقلیتی فایده می‌رساند. این در حالی است که کاملاً امکان آن وجود دارد که بشر تمام این روابط استثمارگرانه و ستمگرانه را ریشه‌کن کند. دو انقلابی که در قرن بیستم با این دیدگاه انجام شد نشان داد که این کار ممکن است. بزرگ‌ترین حقیقت این دنیا این است که : جهانی بنیادا متفاوت از جهان کنونی ممکن است. امید به اصلاح یا تغییرات کوچک و تدریجی هیچ نتیجه‌ای نخواهد داشت. امید به تغییرات از بالا هم بی‌فایده است. باید آن را ریشه‌کن کرد و جایش یک سیستم متفاوت بنا کرد. مسئله انتخاب سیاستمداران بهتر در این سیستم نیست. یا دموکراسی را برای همه به کار بریم. دموکراسی تا امروز طوری کار کرده است که قرار بوده و پوششی برای نظام موجود و کارکردش بوده است. در جهانی که با شکاف و تقسیمات تمایزی عمیق رقم خورده است صحبت از دموکراسی بدون صحبت از اینکه چه طبقه‌ای حکومت می‌کند بی‌معنی است. قدرت این سیستم ریشه در استثمار بی‌رحمانه و شنیع صدها میلیون‌ها انسان در سراسر جهان دارد. تنها راه برای خلاص شدن از این وضعیت این است که شرایط حاکم در جامعه را عوض کنیم. اگر به خشم می‌آیید از اوضاع این جهان و در اشتیاق عوض کردن آن می‌سوزید و از دیدن وضعیت مردم جهان مریض می‌شوید و نمی‌خواهید با آن بسازید، راهی هست. باید برخیزیم و عمل کنیم. باید در مورد عوض کردن این جهان قدم برداریم. پیروز شدن، تغییرات غیرقابل تفکر در سراسر جهان به وجود خواهد آورد. متشکل شدن و رهبری داشتن دو عنصر مهم برای تغییر است اما قبل از آن باور داشتن به تغییر است که اهمیت دارد. درک این حقیقت که این دنیا باید عوض شود. آگاهی عنصر مهمی برای درک و رسیدن به این حقیقت است. §

https://telegram.me
/nashriyeosyan

در تلگرام به
«نشریه عصیان»
بپیوندید

آزار جنسی
شکلی از ستم جنسیتی بر زنان شاغل

روشنک مینو

نگاه‌های سنگین همکاران مرد در محل کار، رفتارهای جنسی مدیر شرکت، نوع حرف زدن مشتریان از پشت گوشی تلفن، پیشنهاد دوستی و اجبار به داشتن رابطه‌ی جنسی و هزار و یک دردسر که هر روز با آن دست و پنجه نرم می‌کنم، تنها چند تا مورد از آن چیزیه که به خاطر زن بودن به سرم میاد...

ستم بر زنان در عرصه‌ی شغلی به نابرابری دستمزد در ازای کار برابر با مردان محدود نمی‌شود. اکثر زنان شاغل، نوعی از آزار جنسی را در محل کار خود تجربه کرده‌اند. بر اساس آخرین پژوهش ارائه شده توسط سازمان بین‌المللی کار که بر روی ۵۰۰ نفر در سراسر دنیا صورت گرفته است: ۵۴ درصد از کارمندان تجربه آزار جنسی در محل کار داشته‌اند. ۲۷ درصد از آنان توسط همکارشان و ۱۷ درصد دیگر توسط کارفرمایان بوده است. ۷۹ درصد از آنان زن و ۱۲ درصد مرد بوده‌اند. ۱۲ درصد از آنان در صورت عدم موافقت، تهدید شده‌اند و ۶۶ درصد از قربانیان از این که قانونی در این مورد در محل کارشان وجود دارد، مطلع نبوده‌اند. در ایران نیز می‌توان آماری با متغیرهای فوق به دست آورد و مشاهده کرد که نتایجی بسیار وخیم‌تر خواهد داشت.

آزار جنسی در محیط کار با معیارهایی شامل نزدیک شدن فیزیکی بیش از حد، هر گونه لمس بدنی نامناسب، طرح جوک، شوخی توهین‌آمیز و یا زننده جنسی، فرستادن ایمیل‌های حاوی مطالب، تصاویر و یا مضامین سکسی، درخواست یا پیشنهاد جنسی، توصیفات و نظرات جنسی یا معذب کننده راجع به شکل یا کیفیت اعضای بدن، نشان دادن تصاویر سکسی، استفاده از عبارات و جملات تحقیر کننده در مورد جنسیت فرد و... شناخته شده است.

قابل توجه این است که این شکل از ستم بر زنان در قوانین ایران جرم محسوب نشده است. تنها بر اساس تبصره دوم ماده ۲۲۴ قانون مجازات اسلامی جدید: «هرگاه کسی با زنی که راضی به برقراری رابطه جنسی با او نباشد، در حال بی‌هوشی، خواب یا مستی زنا کند، رفتار او در حکم زنای به عنف است. اگر این رابطه جنسی با اغفال و فریب دادن دختر نابالغ یا از طریق ربایش، تهدید و یا ترساندن زن باشد، اگرچه موجب تسلیم شدن او شود، نیز حکم فوق جاری است. »

چقدر این قانون به طرفین حقی برابر داده است! چند نفر از زنانی که از طرف کارفرما مورد تجاوز قرار گرفتند می‌توانند به دادگاه این قانون شکایت ببرند؟ بعضی تصور می‌کنند که همه‌ی زنان می‌توانند اما از حقوق خودآگاهی ندارند. در دادگاه این مملکت کافی است که چنین شکایتی به دادگاه داده شود. اولین ادعای متجاوز این خواهد بود که ظاهر زن وی را تحریک کرده و او نتوانسته است خودش را کنترل کند! این ادعا احمقانه‌ترین ادعایی است که می‌توان بیان نمود اما دادگاه یک مملکت اسلامی که بر اساس قوانین اسلامی و بر اساس سنت پیغمبر پایه‌ریزی شده است، این ادعا را می‌پذیرد و قربانی را مقصر دانسته، امر به معروف را به سوی او شناور کرده و در بهترین شرایط متجاوز را به پرداخت دیه وادار می‌کند.

ریشه‌ی این نوع برخورد در بیدادگاه‌های نظام، حقیقتاً در اسلام و آموزه‌های دینی ریشه دارد. دینی که زن را تنها وسیله‌ای برای ارضای نیازهای جنسی مردان می‌داند. در بسیاری از آیات قرآن لزوم حفظ حجاب از سوی زنان بیان شده است. آیه ۳۱ سوره نور در میان آن‌ها، یکی از صریح‌ترین آیه‌ها در مورد حجاب است:« به زنان مؤمنه بگو دیدگان خویش را فرو خوابانند و دامان خویش را پاک نگهدارند و زیورشان را آشکار نسازند مگر آنچه پیداست و سرپوش‌های خویش بر گریبان‌ها بزنند و زینت‌هایشان را آشکار نسازند جز برای شوهرانشان»...

اما دلیل بیان آیه توسط محمد بن عبدالله، مشابه برخوردی است که حاکمان شرع و قضا در ایران نسبت به زنان بکار می‌برند. به دلایلی که در شکل‌گیری آیات نقش داشته‌اند، شأن نزول گفته می‌شود. شأن نزول این آیه هم به داستانی در صدر اسلام برمی‌گردد: « روزی در هوای گرم مدینه زنی جوان و زیبا در حالی که طبق معمول روسری خود را به پشت گردن انداخته و دور گردن و بناگوش او پیدا بود، از کوچه عبور می‌کرد. مردی از اصحاب رسول خدا از طرف مقابل می‌آمد. آن منظره زیبا سخت نظر او را جلب کرد و چنان غرق تماشای آن زن زیبا شد که از خود و اطرافش غافل گشت. آن زن وارد کوچه‌ای شد و جوان با چشم خود او را دنبال کرد. جوان همان‌طور که می‌رفت، ناگهان استخوان یا شیشه‌ای که از دیوار بیرون آمده بود به صورتش اصابت کرد و صورتش را مجروح ساخت. وقتی به خود آمد که خون از سر و صورتش جاری شده بود. با همین حال به حضور رسول اکرم رفت و ماجرا را به عرض ایشان رساند. این بود که دو آیه ۳۰ و ۳۱ سوره نور نازل شد. " (الکلینی، ۱۳۷۶، ج ۵، ح ۵، ص ۵۲ ۱)

آزار جنسی بخشی جدایی‌ناپذیر از جامعه‌ی مردسالار است. اگر در جوامع دینی، بر این نوع رفتار صحه گذاشته می‌شود و در آموزه‌های دینی، بازتولید می‌گردد، در کشورهای صنعتی و غیردینی، به شکلی دیگر این ستم جریان داشته و شکل داده می‌شود. در جوامع غربی توسعه‌ی صنعت پورنوگرافی، استفاده‌ی ابزاری از زنان، تبعیض جنسیتی علیه زنان در برابر مردان در محیط‌های کاری و نگرش مردسالار حاکم بر جامعه موجود است و علیرغم وجود قوانین بسیاری علیه متجاوزین و آزار دهندگان جنسی، باز هم آزار جنسی، آمار بالایی در سراسر جهان داراست.

برای رهایی از این ستم، شعارهای فرهنگی و اجتماعی و امید به اصلاح نگرش مردان کفایت نمی‌کند. بالاترین محکومیت‌ها نیز قادر نیست ریشه‌ی این قبیل ستم‌ها را از میان بردارد. فرهنگ جوامع مردسالار، روبنای یک نظام اقتصادی مبتنی بر مالکیت خصوصی است. مردسالاری مالکیت مرد بر زن را تقویت می‌کند. زن در این نگرش دیگر انسان قلمداد نشده و تنها ابزار کسب لذت جنسی است.

رهایی واقعی از این نگرش نسبت به زن، نه تنها از سوی بنیادگرایان مذهبی به دست نمی‌آید بلکه مدعیان دموکراسی در بلوک قدرتمند جهان سرمایه‌داری نیز قادر به تحقق آن نیستند. تضاد بین زن و مرد تنها در گرو از بین رفتن مالکیت خصوصی است. با از میان رفتن این بنیان اساسی ستم انسان بر انسان شاهد شکل‌گیری جامعه‌ای خواهیم بود که کسی خود را مالک دیگری قلمداد نمی‌کند و برای ستم بر او خود را صاحب حق نمی‌بیند. در چنین جامعه‌ای زنان فارغ از مصالح اقتصادی، حقوق خود را مطالبه می‌کنند. در چنین جامعه‌ای یک حاکمیت، در جهت منافع قطب صاحب ثروت، زنان را قربانی نمی‌کند. در آن جامعه، کسی به خاطر دارا بودن، قادر به ستمگری نخواهد بود. در صورتی که در جامعه‌ی امروز، در گوشه گوشه‌ی جهان، حق با صاحبان ثروت است حتی اگر بزرگ‌ترین جنایت را مرتکب شده باشند. پس تنها راه رهایی از ستم موجود در جهان به زیر کشیدن صاحبان ثروت است. آزار جنسی زنان نیز در پرتو چنین انقلابی محقق خواهد شد. §

کمپ شفق

آوا آرمان

در روزهای آغازین سال ۹۵ گزارش‌ها و نوشته‌هایی در برخی روزنامه‌های کشور درباره‌ی کمپ شفق به چاپ رسید. ماجرا با افشاگری تعدادی از زنانی شروع شد که پس از گذراندن دوره‌ای چند ماهه از آنجا بیرون آمده بودند. کارتن‌خواب‌ها آنجا را اردوگاه شفق می‌نامند و از شرایط آن بسیار ناراضی هستند.

کمپ شفق بر اساس اصلاحیه‌ی قانون درمان اعتیاد مصوب مجمع تشخیص مصلحت نظام در سال ۸۹ برای درمان معتادان متجاهر (یعنی معتادانی که از ظاهرشان می‌توان به اعتیادشان پی برد) ایجاد شد. مسئولیت اداره و مشارکت در ایجاد و تجهیز و ساماندهی معتادان در این مراکز به شورای هماهنگی مبارزه با مواد مخدر، وزارت بهداشت، ستاد مبارزه با مواد مخدر شهرداری تهران و... واگذار شد. این کمپ در سال ۹۲ به دلیل رعایت نکردن قوانین و ضرب و شتم معتادان تعطیل شد. با گشایش مجدد کمپ، وعده‌هایی مبنی بر تغییر رویه از سوی برخی مسئولان داده شد که از قرار معلوم و طبق روال معمول فقط تبلیغات رسانه‌ای بوده است.

روال کار از این قرار است که هرچند وقت یک بار طرحی برای جمع‌آوری معتادان کارتن‌خواب به تصویب می‌رسد. بعد با حمله‌ی نیروی انتظامی و به‌زور کتک، تعدادی از معتادان را سوار ماشین می‌کنند و به کمپ منتقل می‌کنند. معتادان در آنجا تحت شکنجه‌های مختلف جسمی و روحی قرار می‌گیرند و پس از چند ماه دوباره روانه‌ی خیابان‌ها و کارتن‌خوابی می‌شوند. بر اساس گفته‌های افرادی که در این کمپ بوده‌اند، فضای کمپ متشکل از سوله‌ای است که در دو طرف راهروی آن اتاق‌هایی درست شده است. هیچ‌گونه سیستم گرمایشی ندارد، تعداد کمی سرویس بهداشتی در آن قرار دارد که در طول روز فقط در زمان‌های خاصی و سه بار می‌توان از آن‌ها استفاده کرد. هیچ ماده‌ی شوینده‌ای وجود ندارد. استفاده از حمام، هر دو هفته یک بار و با آب سرد است، فرقی ندارد که زمستان باشد یا تابستان. شپش بیداد می‌کند. لباس مناسب وجود ندارد. زنان در طول دوره‌ی عادت ماهیانه به شورت و نوار بهداشتی دسترسی ندارند و همین باعث ایجاد بیماری‌های حاد می‌شود. زنان امنیت ندارند؛ مردان به‌راحتی وارد فضای مربوط به زنان معتاد می‌شوند که می‌تواند به تجاوز یا تن‌فروشی منجر شود. وعده‌های غذایی یا وجود ندارند یا آن‌قدر کم است که همیشه گرسنه هستند. هیچ ماده‌ی غذایی باارزشی به آن‌ها داده نمی‌شود، صبح‌ها به اندازه‌ی یک بند انگشت پنیر، ظهرها برنج به‌اندازه‌ی چند قاشق و شام هم به همان اندازه سوپ. ظرفیت کمپ بین ۵۰۰ تا ۶۰۰ نفر است که گاهی تا ۱۸۰۰ نفر هم در آن گنجانده شده است. تعداد بالای نفرات و نبود امکانات بهداشتی و پزشکی باعث شیوع بیماری می‌شود، مثلاً گفته می‌شود چند سال پیش شیوع اسهال خونی باعث کشته شدن ۵۳ نفر شد. آماری که شاهدان آن را تأیید می‌کنند و مسئولان آن را انکار.

چاپ گزارش‌ها از سوی روزنامه‌ها منجر به واکنش برخی از اعضای شورای شهر و سازمان‌ها و نهادهای مسئول شد. واکنش‌هایی که مثل همیشه فقط به منظور انکار و انداختن مسئولیت به دوش سازمان‌های دیگر رخ می‌دهند. این‌گونه برخوردها با مبحث

اعتیاد همواره در ایران به آسیب‌زایی بیشتر منجر شده است. سال‌های زیادی طبق قانون جمهوری اسلامی، اعتیاد جرم محسوب می‌شد. معتادان به زندان منتقل می‌شدند و ضمن تحمل بدترین شکنجه‌ها و تحقیرها به‌زور وادار به ترک می‌شدند. بعدها اعتیاد به‌عنوان بیماری پذیرفته شد و کمپ‌هایی برای کمک به ترک معتادان دایر شد. اما نوع نگاه مسئولان نسبت به آن تغییر نکرد. خشونت، ضرب و شتم، اجبار به ترک و... کماکان در کمپ‌های دولتی مانند شفق وجود دارد. ان‌جی‌او ها و مراکز غیردولتی مرتبط با آسیب اعتیاد به وجود آمد که هدفشان کمک به توانمندسازی معتادان بود. در این‌گونه مراکز هم چندان کار پیش نرفت؛ چون از طرفی قوانین دولتی، عرصه را برای فعالیت تنگ می‌کند و محدودیت‌های زیادی ایجاد می‌کند و هم این‌که در بسیاری از موارد دید درستی نسبت به مسئله وجود ندارد. صحبت‌های مسئولان این‌گونه مراکز دولتی نشان می‌دهد که با اتفاقاتی شبیه کمپ شفق موافق نیستند اما در عمل جایگزینی برای آن ندارند چون در قالب قوانین و مقررات موجود و با نگاه حداقلی پیش می‌روند. کارهایی که با عنوان توانمندسازی معتادان در حال بهبودی در این‌گونه مراکز انجام می‌شود مانند: برگزاری برخی کارگاه‌های آموزشی، برگزاری دوره‌های کارآفرینی که درواقع درآمد چندانی به همراه ندارد، دادن برخی امکانات بهداشتی از قبیل مسواک و خمیردندان و کاندوم و... ، جذب حمایت‌های مالی خیرین و... مانند مُسکن زودگذر عمل می‌کنند و تغییر بنیادی به همراه نخواهند داشت. تکلیف برنامه‌های دولتی هم که از قبل معلوم است.

اعتیاد یک بیماری اجتماعی است و درمان آن نیاز به تغییر اجتماعی دارد. اعتیاد، حاصل یک سیستم سیاسی -اجتماعی است که فقر، کمبود امکانات، محرومیت شدید، بیکاری، اوضاع ناسالم اجتماعی، قوانین و سیاست‌های نادرست دولتی از مهم‌ترین عوامل رغبت به آن هستند. بردن معتادان به کمپ برای پاک‌سازی چهره‌ی شهر و پنهان کردن آسیب‌های اجتماعی یا مجبور کردن معتاد به ترک بدون ایجاد تغییر در محیط اجتماعی معتاد، هیچ فایده‌ای نخواهد داشت. زمانی می‌توان امید به تغییر داشت که ریشه‌های سیستم را نشانه گرفت و از بین برد، جمهوری اسلامی به عنوان مسئول وضعیت کنونی جامعه باید هدف قرا بگیرد. ایران در مسیر تراتزیت مواد مخدر قرار دارد و مقادیر بسیاری مواد در کشور وجود دارد یا حتی تولید می‌شود. زمان دسترسی به مواد مخدر در کشور بین ۵ تا ۱۰ دقیقه است و این نشانگر راحتی دسترسی به آن است. دولت از معتادسازی به‌عنوان حربه‌ای برای سرکوب و ساکت کردن صدای اعتراض جوانان استفاده می‌کند. میزان بالای فقر و بیکاری و نداشتن امید به آینده، همانند پرتگاه، جوانان را به‌سوی اعتیاد سوق می‌دهند. در یک دهه‌ی اخیر میزان مصرف مواد مخدر در بین زنان و دختران افزایش چشمگیری داشته است. زنان معتاد فقیر و کارتن‌خواب به‌راحتی یا مورد تجاوز قرار می‌گیرند یا برای تهیه‌ی مواد به تن‌فروشی روی می‌آورند. داشتن این‌گونه روابط خطرناک باعث رشد بیماری‌هایی مانند ایدز و هپاتیت در میان آن‌ها شده است. اوضاع روزبه‌روز بحرانی‌تر می‌شود و دل بستن به راه‌کارهایی مانند کمپ شفق یا فعالیت‌های غیردولتی در شرایط موجود فقط خیال خامی است که راه به جایی نمی‌برد. وقتی با یک سیستم مریض روبه‌رو هستیم که اعتیاد و سرکوب از تبعات کوچک آن محسوب می‌شود، تنها راه برای رهایی از آن براندازی و نابودی آن است. §

ابد و یک روز را ببینید!

عصیان

ابد و یک روز از آن فیلم‌هایی است که همه باید ببینند. این فیلم را نباید برای کسی تعریف کرد. فقط باید توصیه کرد که هر کس برود و فیلم را ببیند. اولین تجربه فیلم‌سازی سعید روستایی، جزو بهترین فیلم‌های چند سال اخیر محسوب می‌شود. فیلمی پر دیالوگ با بازی خوب همه بازیگرانش و حرکات حساب شده دوربین. فیلم روایت واقعی زندگی خیلی از مردم فرودست جامعه است، به دور از سیاه نمایی. ابد و یک روز خود زندگی است با تلخی‌ها و شادی‌هایش. اگر چه کوتاه باشد مثل زندگی امروز بسیاری از مردم این جامعه. وقتی از زندگی گفته می‌شود زنان بخش مهمی از آن هستند. ابد و یک روز به خوبی نقش، تأثیر و موقعیت زنان طبقات تحتانی جامعه ایران را به تصویر می‌کشد. زنان این فیلم که شامل مادر و چهار دخترش هستند نماینده وضعیت زندگی زنان این قشر از جامعه هستند. اما شخصیت «سمیه» همه آن‌ها را با هم در برمی‌گیرد. همان نقشی که بسیاری از زنان در این جامعه دارند. از خود گذشته، متعهد، سنگ صبور، سرویس ده به بقیه خانواده، مادر، خواهر، پرستار، معلم و بقیه وظیفه‌ها. برادرش تصمیم گرفته که او شوهر کند. او آن فرد را انتخاب کرده و در اصل خواهرش را در ازای پول فروخته است. فیلم اصلاً شعاری نیست و به همین دلیل بر ذهن و قلب مخاطب می‌نشیند. فیلم پایان خوبی دارد. نه سیاه است و ناامید کننده و نه خوش و خرم و ایده‌الیستی. باز هم مثل زندگی است. زندگی واقعی که معلوم نیست فردا چه خواهد شد ولی همه امیدوارند و تلاش می‌کنند. ابد و یک روز را حتماً ببینید!

سلام به بی‌شناسنامه‌ها، بچه‌های افغان برای ستایش

مطلب ارسالی

خبر کوتاه و دردناک بود. ستایش، دختر ۶ ساله توسط پسر ۱۶ ساله همسایه ربوده شد، به او تجاوز شد، کشته شد و جسدش با اسید سوزانده شد. دخترکی که همه لذت و شادی کودکانه‌اش در آن لحظه در خرید یک بستنی خلاصه می‌شد. چند ساعتی از انتشار این خبر نگذشته بود که مردم در شبکه‌های اجتماعی نسبت به این اتفاق واکنش نشان دادند. احساسات مردم پر از خشم و تأثر و تأسف بود. از خوی حیوانی قاتل گفتند تا مورد ظلم بودن افغان‌ها در ایران. از این گفتند که اگر برعکس این اتفاق می‌افتاد و یک افغان با یک دختر ایرانی این کار را می‌کرد الان واکنش مردم چه بود؟ راستی مگر ستایش افغانستانی بود؟ دختری که در ایران به دنیا آمده و شاید مادرش هم ایرانی باشد. حتی شاید پدرش هم در ایران بزرگ شده و حتی متولد شده باشد. اصلاً چه اهمیتی دارد کجایی باشی، وقتی چنین فاجعه هولناکی برایت اتفاق می‌افتد. راستی ستایش شناسنامه داشت؟ می‌توانست به مدرسه برود؟ فراخوانی در شبکه‌های اجتماعی داده شد برای جمع شدن مقابل سفارت افغانستان. برای روشن کردن شمعی به یاد ستایش ۶ ساله. سوار ماشین که شدم ۳ مسافر دیگر هم به همانجا می‌رفتند. هر چه به محل سفارت نزدیک می‌شدیم نیروهای نظامی بیشتر می‌شدند. از گارد ویژه تا نیروی انتظامی و لباس شخصی‌ها. اجازه نمی‌دادند کسی جلوی سفارت بایستد. جمعیت کم نبود هم ایرانی و هم افغان، اما همه پراکنده بودند. چون اصلاً اجازه نمی‌دادند یکجا جمع شوند. لباس شخصی‌ها از همه کسانی که به این منظور آمده بودند عکس و فیلم می‌گرفتند. پسر جوان افغانستانی با دسته گلی آمده بود که اجازه ندادند جلو بیاید، دسته گل را از او گرفتند و خودش را با خشونت وادار کردند که برود. چند مرد جوان را دستگیر کردند. لباس شخصی‌ها با تحکم و خشونت هر کسی که در پیاده‌روها ایستاده بود را وادار به ترک آنجا می‌کردند. زن مسنی گفت "اگر مرا بگیرند سلاح همراهم است. شمعی کوچک که برای ستایش آورده بودم. گفت من فقط آمده بودم به یاد آن دختر کوچک شمعی روشن کنم. نمی‌دانستم این هم جرم است". آیا در محله خیرآباد ورامین هم برای محافظت از بچه‌هایی مثل ستایش نه این همه لشگر و پلیس که حداقل امنیتی وجود دارد؟۷۰۰۰ پلیس نامحسوس! برای بدحجابی و مزاحمت برای نوامیس و موزیک زیاد ماشین‌ها. اما ستایش ۶ ساله چقدر دردناک مورد تجاوز قرار می‌گیرد و کشته می‌شود. در خاطرم هست نوجوان که بودم در شهری زندگی می‌کردیم که مهاجران افغان بسیاری داشت. اکثراً سرایدار و کارگران ساختمانی بودند. هر اتفاقی که می‌افتاد، مثل دزدی، تجاوز و قتل، می‌گفتند کار افغان‌هاست. خیلی از آن‌ها می‌ترسیدم. بزرگ‌تر که شدم فهمیدم که این نگاهی به شدت ناسیونالیستی و شوونیستی(برتری طلبانه) است. مهاجرانی که به دلایل جنگ و حکومت‌های مرتجع و طالبان از کشورشان رانده شده‌اند و از بخت بد به ایران پناه آورده‌اند، از چاله به چاه افتاده‌اند. کارگرانی با کار بیشتر و سنگین‌تر از ایرانی‌ها و دستمزدی کمتر. فقط به خاطر اینکه مهاجرند. بچه‌هایی که حتا گر مادر ایرانی داشته باشند به آن‌ها شناسنامه نمی‌دهند و درنتیجه حق تحصیل ندارند. اکثراً در حاشیه شهرها و محلات فقیر و زحمتکشی زندگی می‌کنند.

نه ستایش خیرآباد ورامین نه ستایش نیریز فارس که به خاطر یک جفت گوشواره به قتل رسید اولین و آخرین دخترانی نیستند که قربانی خشونت در جامعه می‌شوند. قاتلان آن‌ها نیز با هر حکمی که مواجه شوند این جنایات ادامه پیدا خواهد کرد. آن‌ها نیز قربانیان این جامعه هستند. جامعه‌ای که فرهنگ و قانون و ایدئولوژی مذهبی بر آن مسلط است. آموزش مسائل جنسی در مدارس ممنوع است و صحبت از آن‌ها تابو محسوب می‌شود. همه از کودکی یاد می‌گیرند که قران بخوانند و آداب و رسوم مذهبی را بیاموزند ولی در خفا و یواشکی با دوستانشان درباره مسائل سکسی صحبت می‌کنند و فیلم‌های پورنو را دست به دست می‌کنند. در جامعه مردسالاری که به مردان یاد می‌دهد زنان جنس دوم هستند و وسیله لذت و ارضای مردان، دختران و پسران نوجوان کجا باید یاد بگیرند که رابطه زن و مرد چگونه است؟ بر اساس چه معیاری است ؟ چگونه از بدنشان شناخت پیدا کنند؟ احساساتشان را کجا و با چه کسی بیان کنند؟ در جامعه‌ای که همه این‌ها گناه و تابو است و محدودیت‌های فکری که ناشی از تسلط ایدئولوژی و فرهنگ مذهبی است، مردم را به بیماران جنسی تبدیل کرده، جامعه‌ای که فرهنگ برتری طلبانه نسبت به زنان، اقلیت‌های قومی و مذهبی و تحقیر آن‌ها را رواج می‌دهد، همچنان شاهد چنین جنایت‌هایی خواهیم بود. تنها راه نجات از این وضعیت، تغییر و دگرگون کردن جامعه‌ای است که سیاست، فرهنگ و تفکرش بر پایه مذهب و مردسالاری است و زیربنایش بر مالکیت خصوصی بنا شده است. مالکیت مرد بر زن، خدا بر بنده و حکومت بر مردم. §